**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۹/۱۱/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(علامات حقیقت و مجاز)**

بحث سر علامات حقیقت و مجاز بود چند تفاوت بین استعمال حقیقی و استعمال مجازی ذکر کردیم حالا از آن طرف می‌خواهیم یک مروری داشته باشیم روی علامتهای حقیقت و مجازی که در کتب اصولی ذکر شده و ببینیم که آن علامتهای حقیقت و مجاز اولاً فی نفسه چقدر درست هستند چقدر غلط هستند و اینکه با کدامیک از این بحثهایی که ما می‌کردیم می‌شود آن علامات را توضیح داد اولین علامتی که ذکر شده برای حقیقت و مجاز بحث تبادر است گفتند وقتی ما یک لفظی را می‌شنویم آن معنایی که متبادر به ذهن می‌شود آن معنی، معنای حقیقی است خب این یک ابهامی در اینجا وجود دارد در خود همین کلمه تبادر که مراد از تبادر چی هست؟ یعنی اولین معنایی که به ذهن انسان خطور می‌کند آن معنی معنای حقیقی است؟ حالا اگر کسی به خاطر انس با بعضی از مصادیق یک معنی آن مصداق زودتر از همه مصادیقش به ذهنش خطور کند به خصوص در جایی که معنای یک امر کلی هست خیلی وقتها آن امر کلی از طریق تصور جزئیاتش به ذهن انسان خطور می‌کند ما مثلاً لفظ پسر را که می‌شنویم اول پسر خودمان به ذهنمان خطور می‌کند از طریق پسر خودمان ذهنمان به یک پسر کلی و امثال اینها خطور می‌کند حالا یا یک تصادف خاصی ممکن است یک جایی باشد که من مثلاً دیروز رفتم باغ وحش یک شیری را دیدم حالا لفظ اسد را که می‌بینیم برایم مردد است که آیا مراد از اسد آن شیر علم هست بر آن شیری که در قفس دیدیم یا اسم جنس هست برای جنس شیر آیا مجرد اینکه من به محضی که اسد را شنیدم آن لفظ، آن اسد خاص به ذهن من خطور کردم آن کافی است برای اینکه بگوییم اسد وضع شده برای آن شیء خاص این مراد چی هست؟ اینکه تبادر، تبادرش ظاهرش این است که اولین معنایی که به ذهن انسان خطور می‌کند آیا حتماً همین طور است که معنای حقیقی دیرتر به ذهن انسان خطور می‌کند خب شما ممکن

است بگویید که یک تبادر شخصی داریم یک تبادر نوعی داریم به این معنی بگوییم که ممکن است من شخصی یک شیئی به ذهنم تبادر کند آن آقای شخصی ولی وقتی می‌بینیم در اکثر موارد آن معنایی که، یعنی قدر مشترک آن معناهایی که متبادر هست یک مفهومی هست آن مفهوم موضوع له است یعنی تبادر عند اکثر المتکلمین یک چنین معنایی از تبادر یعنی آن معنایی که در ذهن اکثر متکلّمین زودتر از معانی که به ذهنشان خطور می‌کند حالا بعضی از متکلّمین ممکن است معنای مجازی زودتر به ذهنشان خطور کند ولی این طور نیست که اکثر متکلّمین مثلاً این معنی ... حالا آیا واقعاً این طوری هست؟ باید تأمل کرد ولی آقایان از تبادر این طوری اصلاً هیچ وقت تبادر را معنی نمی‌کنند حالا این را داشته باشیم تا بعد برمی‌گردیم در موردش صحبت می‌کنیم حالا صرفنظر معنای تبادر خب یک اشکالی اینجا در تبادر مطرح هست اشکال دور هست می‌گویند تبادر متوقف هست بر علم به وضع لذا بر آدمی که جاهل به وضع هست معنی متبادر نمی‌شود و اگر ما بخواهیم به وسیله تبادر علم به وضع را به دست بیاوریم دور پیش می‌آید علم به وضع متوقف بر تبادر می‌شود در حالی که تبادر متوقف بر علم به وضع هست دوتا پاسخ داده شده یکی پاسخ این هست که تبادر متوقف هست بر علم اجمالی به وضع در حالی که علم تفصیلی متوقف بر تبادر است مراد از علم اجمالی و علم تفصیلی را آقای صدر این طور معنی می‌کنند می‌گویند مراد از علم اجمالی وجود واقع علم هست در خزانه نفس بدون اینکه نسبت به این علم انسان علم داشته باشد ولی علم تفصیلی یعنی آنکه انسان نسبت به این علمش هم عمل داشته باشد بعد این یک جواب از اشکال دور جواب دیگر از اشکال دور این هست که ما ممکن است بگوییم تبادر عند العالم قرینه هست برای وضع عند المستعلم یک کسی که نمی‌داند معنای لغت چی هست مراجعه می‌کند می‌گوید آقا شما از این لفظ چه معنایی به ذهن‌تان متبادر می‌شود؟ از اهل لغت سؤال می‌کند آنها هم می‌‌گویند این معنی متبادر می‌شود می‌فهمد که معنای موضوع له این هست. خب این هم معنای دوم.

آقای صدر نسبت به پاسخ اول برای اشکال دور مطالبی را مطرح می‌کند من روی یک نقطه‌اش تکیه کنم ایشان در واقع می‌خواهد بگوید که این علامیت درست نیست چون من اگر در واقع نفس من این علم وجود داشته باشد همین که توجه به آن بکنم این علم فعلی می‌شود دیگر دیگر لازم نیست که برهانی برای وجود این علم در افق نفس اقامه کنم از طریق حدّ وسط تبادر پیش بروم بگویم «هذا المعنی متبادرٌ و المتبادر المعنی الحقیقی فهذا المعنی المعنی الحقیقی» نه همین که توجه کردم همین مقدار کافی هست برای اینکه آن علم من فعلی بشود. ولی من فکر می‌کنم که ممکن است شخصی این طوری پاسخ بدهد این که می‌گوییم تبادر علامت معنای حقیقی هست نه اینکه یک برهانی به این شکلی که مرحوم آقای صدر تصور کردند بچینیم که حدّ وسطش تبادر باشد نه ببینید انسان به علومی که در خزانه نفسش هست چطوری توجه می‌کند؟ چطوری می‌شود که آنها را فعلی می‌کند؟ یعنی چی می‌شود که یک دفعه این علم از مرحله اتکاز به مرحله فعلیت می‌رسد؟ ممکن است ما این طوری بگوییم که یک قضیه‌ای در ذهن انسان هست که هذا الفظ موضوع لهذا المعنی ما برای اینکه این قضیه مرتکزه از خزانه نفس خارج بشود و به لایه‌های ظاهر ذهن انسان بیاید لفظ را تصور می‌کنیم با تصور کردن لفظ معنایش متبادر به ذهن می‌شود و این تبادر منشأ می‌شود که آن علم فعلی بشود نه قیاس، قیاس اصلاً نمی‌چینیم یعنی خود تبادر علت تکوینی فعلیت علم است نه تبادر حدّ وسطی باشد که من عالم آن تبادر را از آن استفاده می‌کنم به چیدن قیاس و ترتیب قیاس می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم نه. وقتی انسان می‌خواهد یک قضیه را ملتفتٌ الیه بشود و به آن توجه تفصیلی پیدا کند بهترین راه این است که موضوعش را تصور کند تا با تصور موضوع، محمول به ذهن خطور پیدا کند و با خطور پیدا کردن محمول به ذهن آن قضیه ذهنیه که دوتا از ارکانش موضوع و محمول هستند بتواند از مرحله خفاء به مرحله ظهور بیاید یک چنین معنایی شاید این آقایان از تبادر اراده کردند که نه آن شکلی که آقای صدر بیان کرده

پرسش: العالم حادث کل حادیث متغیر که حدوث علت تغیّر است چی می‌گوییم؟ همین را می‌گوییم دیگر ... پاسخ: نه العالم حادث، من می‌آییم دوتا قضیه را کنار هم می‌چینم یک عمل عن قصدٍ انجام می‌دهد تا یک نتیجه‌گیری حاصل بکنم. اگر من العام حادث را می‌دانم دیگر قضیه برایش نمی‌چینم که نگاه می‌کنم می‌بینیم عالم حادث هست دیگر اگر حادث بودن عالم در افق نفس من باشد با قیاس به او نمی‌رسیم با ترتیب قیاس موضوع و محمول را که تصور کردم به آن تصدیق حاصل می‌شود بحث من این هست که برای اینکه آن تصدیق فعلیت پیدا کند باید تصوراتش به ذهن انسان اخطار داده بشود ولی برای اینکه تصور محمول تحقق پیدا کند تصور موضوع مقدمه است برای اینکه محمول هم به ذهن خطور پیدا کند تا بعد این تصورات که به ذهن خطور پیدا کرد مقدمه می‌شود برای اینکه آن تصدیق که در افق نفس من وجود دارد فعلی بشود یک چنین معنایی شاید آقایان از تبادر و علامیت تبادر اراده کرده باشند این در صورتی هست که ما مراد از اجمال و تفصیل را آن معنایی باشد که آقای صدر معنی می‌کنند که علم اجمالی یعنی علم در خزانه نفس بدون علم به آن علم تفصیلی یعنی علم به علم موجود ولی به همراه علم به علم ولی من احتمال می‌دهم مراد از اجمال و تفصیل معنای دیگری باشد بعضی چیزها در ذهن انسان وجود دارد ولی به نحو گنگ و مبهم هست اما حدّ و حدودش چقدر است آن حدّ و حدود را ما نمی‌‌دانیم اصلاً تعریف برای چی هست؟ تعریف برای این هست که آن معنایی را که به نحو اجمالی هست به تفصیل برسانیم اما ما نمی‌دانیم این یک نوعی هست به نام انسان نمی‌‌دانیم این چه سنخی هست مدلش چه شکلی هست می‌آییم تحلیل می‌کنیم می‌گوییم این انسان حیوانناقط است نجس برایش درست می‌کنیم فصل برایش درست می‌کنیم تصور نوع یک تصور اجمالی است ولی تصور حیوان ناطق این تصور تفصیلی است یعنی باز کردن اجزای شیء. مثلاً تعریف یک نوع اجمال و تفصیل دادن است یا تعریف به شناخت مصادیق من می‌دانم انسان فی الجمله چی هست اما اینکه کدام افراد دقیقاً داخل در اینجا هستند مثلاً ما ایران را می‌دانیم کجاست اجمالاً ولی آیا مثلاً فلان مرز خاص جزء ایران هست یا نیست؟ فلان

شهر، شهر مرزی جزء ایران هست یا جزء ایران نیست؟ نمی‌دانیم بنابراین در واقع اجمال یعنی علم به یک مفهوم بدون اینکه اجزای آن مفهوم را افراد آن مفهوم را انسان بداند تفصیل یعنی اینکه اجزای مفهوم را یعنی اجزای تحلیلی ذهنی مفهوم یا افراد مفهوم امثال اینها را انسان بتواند علم به آن پیدا کند و آن را بازش کند یک چنین معنایی برای اجمال و تفصیل ممکن است گفته بشود که در واقع این طور بگوید که با تبادر می‌خواهیم آن علمی که به نحو اجمالی هست تبدیلش کنیم به نحو تفصیلی که انسان آن معنایش را ملاحظه می‌کند ببیند که چه اجزائی از این مفهوم یعنی با دقت در این ببیند چه اجزائی از این مفهوم به ذهنش تبادر می‌کند چه افرادی بر این مفهوم کلی به ذهنش تبادر می‌کند این باعث می‌شود که آن علمی که به نحو اجمال هست از مرحله اجمال به مرحله تفصیل و یک چنین چیزی برسد یک چنین معنایی را هم ممکن است ما برای تبادر ذکر بکنیم البته واقعش این است که بخصوص در جایی که من نمی‌دانم مصادیق این مفهوم چی هست انسان از تبادر استفاده نمی‌کند از صحت سلب و صحت حمل استفاده می‌کند فرض کنید که نمی‌دانم که فلان شهر جزء ایران هست یا جزء ایران نیست می‌آید می‌گوید که این قضیه‌ای که هذا من الایران این صادق هست یا صادق نیست تبادر یک مفهوم تصوری هست ولی اگر تبادر را در ضمن جمله، در ضمن عبارت به آن نگاه کردیم همان صحت حمل هم به یک معنی هست البته صحت حمل بدون بازگشت به تبادر خودش فایده ندارد یعنی صحت حمل، صحت حمل معنی بما له من المعنی الارتکازی المتبادر علی مصداقٍ مثلاً دلیل بر این است که آن مصداق آیا از مصادیق حقیقی هست یا حقیقی نیست صحت حمل در سایه تبادر باید فهمیده بشود ولی غرضم این است که آنچه که خارجاً اگر ما بخواهیم بشناسیم به نحو تصوری و در مرحله تصور مفاهیم عمل نمی‌شود بلکه قضیه تشکیل داده می‌شود فرض کنید نمی‌دانم که آیا این آبهایی که از این شیر آب خارج می‌شود که با کلر قاطی است و امثال اینها این عنوان آب به آن صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند نگاه می‌کنیم می‌بینیم آیا این قضیه‌ای که «این آب است» یک قضیه صحیحی است انسان در ذهنش است یا این را صحیح نمی‌دانند در واقع

مفهوم آب را می‌خواهیم ببینیم بر این صادق هست یا بر این صادق نیست یک قضیه انسان تشکیل می‌دهد در ذهنش و با تشکیل قضیه تحقیق می‌کند آن مفهوم به چه شکلی است دقیقاً تمام موارد مشکوک را این جوری بررسی می‌کند و به یک نتیجه‌ای می‌رسد. خب حالا این مرحله اولی که گفتند که تبادر

پرسش: ببخشید آن قضیه این آب است را که می‌گوییم بحث تبادر اجمالی و تفصیلی چگونه مطرح می‌شود؟ پاسخ: یعنی من در ذهنم یک معنایی هست بر آب به نحو اجمال نمی‌دانم این معنای اجمالی که آب دارد آیا این مایع هم جزءاش هست یا نیست؟ یعنی یک معنایی هست در خزانه نفس من که حدّ و حدودش را من نمی‌دانم نسبت به آن هم تفصیلاً هم خودش را می‌دانم حتی علم هم دارم به آن ولی علم به حدود ندارم علم ندارم که این مصداق هم داخل در آن مصداق هست یا نه

پرسش: ...حدود...ماهیت...علم به آن ماهیت ندارم پاسخ: لازم نیست یک مفهوم را انسان به ماهیتش علم داشته باشد تا آن مفهوم موجود باشد شما فرض کنید شیر را می‌شناسید این شیر این جنس است ولی این جنس حقیقتش چی هست جنسش چی هست فصلش چی هست لازم نیست که حتماً از آن طریق انسان بشناسد می‌آید این را با دقت کردن

پرسش: اصلاً برای وضع هیچ نقشی نیاز نیست که ما اصلاً به علم تفصیلی برسیم پاسخ: می‌خواهیم به علم تفصیلی برسیم برای اینکه

پرسش: با همان علم اجمالی هم می‌توانیم ... پاسخ: به درد نمی‌خورد من می‌خواهم ببینیم آیا این مثلاً این مصداق جزء آن مصادیقش هست یا نیست؟ من می‌خواهم ببینم آن مفهوم اجزاءش چه شکلی هست یعنی بحث این است که من

پرسش: بالأخره تردید اگر به تردید در مفهوم اگر برگردد ... پاسخ: ببینید بحث سر این هست که مفهوم به نحو اجمالی روشن است ولی به نحو تفصیلی روشن نیست روشن هست اجمالاً روشن نیست تفصیلاً ما می‌خواهیم بگوییم یک چیزهایی داریم به نام اجمال و تفصیل، اجمال و تفصیل نه به معنای آن چیزی که اصلش موجود هست ولی علم به او نداریم اجمال یعنی آنکه به نحو فی الجمله که

اصلاً کلمه اجمال و تفصیل هم ظاهرش همین معناست اینکه اجمال و تفصیل به معنای مراد علم ارتکازی، به یک نحو مبهمی ما نسبت به او فرض کنید که این کتاب را من می‌دانم این کتاب چی هست ولی تا باز نکنم خصوصیاتش را نگاه نکنم علم من نسبت به این چیزتر نمی‌شود ببینید شما الان خورشید را می‌بینید در آسمان هست اما اینکه این یک گوی آتشین است یک گازهای متراکم است هر مقدار که با علم بیشتر آشنا می‌شوید شناخت شما نسبت به این خورشید

پرسش: ... پاسخ: شناخت به این شیء داریم اجمالاً ولی شناخت نداریم که از چه جنسی است مثلاً این شناخت به هدفش نداریم یعنی انسانها اصلاً هر مقداری که نسبت به یک موضوع علم بیشتر برایشان حاصل می‌شود از آن مرحله اجمال به مرحله تفصیل بیشتری می‌رسد ما در واقع وقتی موضوع له را نمی‌شناسیم موضوع له را ممکن است بگوییم اجمالاً می‌شناسیم

پرسش: همین اجمالش مراحل دارد پاسخ: بله خود همین اجمال هم نسبی است دیگر

پرسش: خب حدّ و حدودش خب راحت قابل تصویر هست مثلاً من معنی را می‌دانم ولی حدّ و حدودش را خیلی نمی‌دانم با صحت حمل و اینها در بیاورم منتهی اصل معنی ... پاسخ: نه یک نکته‌ای هم به شما عرض بکنم ببینید فرض کنید ما خداوند سبحان را ما در مورد خداوند سبحان کلمه خالق جهان را به کار می‌بریم کلمه عالم بما هو کان به اصطلاح القادر المطلق، العالم المطلق، العادل المطلق و امثال اینها را به کار می‌بریم ولی این مفاهیم ولو مصداقش همه شخص ذات ربوبی هست ولی این مفاهیم متفاوت است ولو آن ذات حیثیات ندارد ولی ذهن انسان یک سری حیثیاتی خلق می‌کند از آن حیثیات خاص حکایت می‌کند گاهی اوقات ما می‌دانیم مثلاً لفظ الله وضع شده برای این ذات مقدس اما از چه حیثیتی یکی از جنبه‌های اجمال و تفصیل این حیثیت است فرض کنید ما عالم می‌دانیم همه این افراد عالم هستند ولی عالم به اعتبار وصف عالمیت‌شان هست یا علم بر اینهاست این خودش هم یک جنبه دیگری هست دیگر اجمال و تفصیل مراتبی دارد یکی از جهات اجمال و تفصیل این هست که آن مفهوم از چه حیثیتی

از آن مصداق حکایت می‌‌کند گاهی اوقات باید ببینیم کدام یک از حیثیتهای او مثلاً به ذهن انسان خطور می‌کند این طور چیزهایی که باز به مرحله اجمال و تفصیل بازمی‌گردد حالا من روی این یک بار دیگر در بحث صحت حمل برمی‌گردم در موردش صحبت می‌کنم.

پرسش: ... پاسخ: بله دیگر همین حیوانی که در باغ وحش ما می‌بینیم و مشابهاتش ولی همین را

پرسش: ... پاسخ: خب بله حالا اینها را اجازه بدهید یک مقداری باید ... می‌خواهم بگویم بحث اجمال و تفصیل ممکن است به این معنی بازگردد همان معنای دومی که، پاسخ دومی که برای حل مشکل تبادر دادند این پاسخ یک امری است خب پاسخ درستی است اشکالی ندارد ولی پاسخ خارجی نیست کسی که می‌خواهد بداند که معنای شیر در لغت فارسی چی هست خارجی که او هست می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید از این آقا می‌پرسد معنای شیر چی هست؟ از عالم می‌پرسد نه اول بپرسد چی تبادر می‌کند در ذهن شما بعد از تبادری که در ذهن او هست معنی را کشف می‌کند خب مستقیم هم این می‌پرسد معنای این واژه چی هست؟ یا به کتاب لغتی که معنای واژه در او منعکس شده به او مراجعه می‌کند اینکه اصلاً تبادر را واسطه قرار نمی‌دهد یک فرض خیالی هست که تبادر را واسطه قرار بدهد بله یک روش دیگری وجود دارد آن روش غیر از تبادر هست آن روش هم طبیعی است آن روش هم این است که در چی استعمال می‌کنند این واژه را. جای که طرف نمی‌خواهد خودش را جاهل بودنش را خراب کند می‌بینید که این واژه را کجاها به کار می‌بردند

پرسش: همین که از او می‌پرسد آن علت تکمیلی، تصویر ذهنی علت تکمیلی است می‌شود ... پاسخ: نه اصلاً از تبادر سؤال نمی‌کند بحث سؤال نیست بحث این است که من می‌خواهم عالم به وضع بشوم راه عالم شدن مستعلم به وضع چی هست؟ می‌گویم راه عالم شدن مستعلم به وضع این هست که سؤال کند از عالم سؤال کند مستقیماً

پرسش: ... تبادر این عرب زبان برای غیر خودش مشکل دور را ندارد پاسخ: همین را من می‌خواهم بگویم توجه نکردید بحث سر این هست که برای شناخت موضوع له من مستعلم از تبادر استفاده می‌کنم؟ یعنی سؤال از تبادر می‌کنم؟

پرسش: ... پاسخ: این اصلاً یک امر غیر واقعی است

پرسش: ... پاسخ: نه تبادر نیست اصلاً. آیا این طور سؤال می‌کند که متبادر چی هست؟ می‌گوید معنای این واژه چی هست؟

پرسش: ولی آن به تبادرش تمسک می‌کند پاسخ: حالا آن به هر چی می‌خواهد تمسک کند

پرسش: ... پاسخ: نه فرض این است که آن به تبادش تمسک می‌کند یعنی علم او ناشی از تبادر است آن جواب اول است آن را هر طوری حل کردید

پرسش: ما اصلاً کار نداریم تبادر برای خودش را کار نداریم تبادر این آقا تبادر عرب زبان ... پاسخ: تبادر این آقای عرب زبان منشأ می‌شود بر اینکه خودش علم به وضع پیدا کند که همان جواب اول است

پرسش: ... پاسخ: نه از تبادر او استفاده نکرده از خود علم او سؤال می‌کند علم به موضوع له، از هر راهی آن علمش حاصل شد باشد به آن کار ندارد که از چه راهی علمش به دست آمده

پرسش: اینها که دکتر می‌روند نمی‌پرسند که علت این مریضی را شما چی تشخیص دادید از سبب علم او سؤال نمی‌کنند می‌گویند ... پاسخ: می‌گویند نمی‌‌پرسند استاد به شما یاد داده معلم‌ات کی هست؟ به آن چکار دارد که سببی که شما عالم شدید. سؤال از اینها ندارد یعنی می‌خواهم بگویم اشکالی ندارد اشکال دور برطرف می‌شود ولی می‌خواهم بگویم طبیعی نیست آنکه دیشب هم در کلاس راهنماء هم عرض می‌کردم یکسری از قواعدی که اینجا ذکر کرده با واقع آن چیزی که برای آموختن زبان هست متفاوت است یعنی شخصی که می‌خواهد یک زبان را یاد بگیرد این زبان را نمی‌‌آید از تبادر عالم استفاده کند تا برای خودش علم حاصل بکند از علم عالم استفاده می‌کند جعل خودش را تبدیل می‌کند به علم

پرسش: خیلی از این متعربها که می‌آیند زبان عربی را یاد بگیرند خودشان یک نیمچه اطلاعتی دارند می‌دانند این واژه با لغت و امثال اینها معنایش به دست نمی‌آید و فقط متوقف می‌شود بر تبادر خود عرب زبان ... پاسخ: تبادر نه از خود عرب زبان می‌پرسد معنایش چی هست؟

پرسش: خیلی از اوقات تا این حدّش را می‌داند ... پاسخ: غالباً آن چیزی که متعارف هست این شکلی نیست.

بله یک مطلب دیگری هست آن مطلب هم در مورد مستعلم و عالم هست هم در مورد خود نسبت به خود شخص آن این است که مراجعه بکنیم به استعمالات فرض کنید من می‌خواهم ببینیم که بچه نمی‌داند که مادرش که می‌گوید که مثلاً می‌خواهم به این بچه پستانک بدهم این پستانک چی هست؟ بچه دارد شیر می‌خورد هنوز. نگاه می‌کند می‌بیند که کلمه پستانک را وقتی گفت پستانک در چه معنایی این را به کار می‌برد یعنی سعی می‌کند حالا نحوه استفاده کردن از استعمال چه شکلی هست آن را بعد توضیح می‌دهم ولی غرضم این هست که خیلی وقتها مستعملین از استعمال عالمین موضوع له را در می‌یابد نه از تبادر یا مستقیماً سؤال می‌کنند یا نحوه کاربرد استعمال معنای واژه را درمی‌یابند. حالا بحثهایی که در مورد استعمال خواهیم کرد مفصلاً که استعمال چطوری هست کاشف از حقیقت هست بچه ... حالا قبل از اینکه استعمال را عرض بکنم یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم ببینید حالا اول بحث بچه را بگویم بعد مکملش را عرض بکنم. بچه چطوری است واژه‌ها را یاد می‌گیرد؟ بچه می‌بیند مادرش می‌گوید که من غذا می‌خورم سه تا کلمه به کار برده «من» هست «غذا» هست «خوردن» هست و کنار این مطلب یک عمل خارجی تحقق پیدا می‌کند که خوردن است یک شیء خارجی هست که غذا هست که یک شیء هست «من» هست نمی‌‌تواند تشخیص بدهد که «من» مراد چی هست غذا چی هست خوردن چی هست. در یک جمله دیگر هست که می‌گوید که من بازی می‌کنم این می‌بیند که یک بازی کردن هست و یک من هست یعنی قدر مشترک این دو جمله کلمه من هست قدر مشترک آن معنایی که در این دو حادثه وجود دارد من هست این یعنی در واقع با

حذف جهات مشترک به این نتیجه می‌رسد که من به معنای خود شخص من هست و اما غذا،‌من غذا می‌خورم حسن غذا می‌خورد محمود غذا می‌خورد ما غذا می‌خوریم ما غذا را می‌خریم ما غذا را نگاه می‌کنیم می‌بیند همه این جملات را در جایی به کار می‌برند که این غذا وسط هست یعنی در جملات مختلف اجزای مختلف دارد این جملات را با آن جملات مشابه دیگرش که کابرد دارد استعمالات متعدد نگاه می‌کند می‌بیند آنکه در همه موارد این استعمال یکسان دارد چی هست آن وقت تشخیص می‌دهد که این غذا به آن عامل مشترک همه آن استعمالات یعنی در همه این استعمال چه پدیده‌ای بوده که این می‌خواسته آن پدیده را به اصطلاح با آن پدیده همراه بوده در واقع شناخت یادگرفتن واژه‌ها در اثر مقایسه‌های استعمالات و معناهایی که این استعمالات دارد ابتداء صورت می‌گیرد حالا اصل استعمال حقیقی را در نظر بگیریم تا بعد بیاییم به استعمال مجازی و همان روشی که در آزمایشگاه‌ها به صورت علمی‌اش انجام می‌شود به صورت غیر علمی‌اش انجام می‌شود فرض کنید یک بچه طب کرده ما می‌خواهیم ببینیم که عامل طب چی هست خب نگاه می‌کنیم می‌بینیم اولاً این بچه یک اوصافی در او هست رنگش سفید است ریش ندارد چشم دارد چشمش می‌بیند یک ویژگی‌هایی دارد خونش با این اوصاف هست و امثال اینها نمی‌دانیم که طب با کدام یک از اینها ارتباط دارد می‌آییند این حادثه را حفظش می‌کنند یک عاملش را تغییر می‌دهند مثلاً نگاه می‌کنند ببینند آیا طب در آدمی که نابینا هم هست آن هم وجود دارد یا ندارد اگر بخواهند ببیند که دیدن تأثیر دارد یا ندارد نگاه می‌کنند می‌بینید پدیده طب هم در آدم بینا هست هم در آدم نابینا هم در آدم کر هست هم در آدم شنوا هم در کسی که رنگ پوستش سفید هست وجود دارد هم در کسی که رنگ پوستش سیاه هست وجود دارد ولی نگاه می‌کنند بعد مرتب آزمایش می‌کنند، آزمایش می‌کنند یعنی همه عوامل را حفظ می‌کنند یک عامل را تغییر می‌دهند ببیند که این عامل را تغییر دادیم آن چیز مورد نظر ما تغییر می‌کند یا نمی‌کند بعد مثلاً حالا یک مقداری دقیق‌تر می‌شوند می‌آیند آزمایش می‌کنند گلبول سفید خون گلبول قرمز خون بعد می‌بینند وقتی که گلبول سفید خونش زیاد شد طب وجود دارد این را

گلبول سفید در یک جای دیگر مورد دیگر دیدیم کم هست این طب وجود ندارد می‌فهمند بین طب و گلبول سفید زیادی گلبول سفید خون یک ارتباطی وجود دارد حالا بعد مراحل بعدی هست که آیا اینها کدامشان علت دیگری هست آیا معلولهای این علت ثالث هست آنها یک مراحل بعدی هست که اصل ارتباط را با تغییر شرایط آزمایشگاهی ماده مورد آزمایش به دست می‌آورند بعد مرتب آزمایشات را تکرار می‌کنند تا کدام علت دیگری است کدام معلول دیگری است آن بحثهای ادامه‌ای که هست شبیه همین آزمایشات متکرری که سبب می‌شود که عامل یا حداقل شیء مرتبط با یک پدیده را انسان کشف بکند شبیه آن را انسانها،‌بچه‌ها در زندگی خودشان دنبال می‌کنند ابتدا می‌بینند که این جملات و جمله‌هایی که در همه جهات با این مشابه هستند مگر در یک عامل، قدر مشترکی بین لفظ و قدر مشترک بین معنی را در نظر می‌گیرند یعنی مقایسه استعمالات متعدد و مشترکاتش با مورد استعمال و مشترکاتش از این طور مقایسه‌ها ناخودآگاه اینها چیزهای خیلی سختی نیست که بگوییم بچه نمی‌تواند انجام بدهد یک چیزهایی هست که آدم می‌بیند دیگر بچه نگاه می‌کند که فرض کنید که امروز که این شیء که خورد زمین مادر گفت توپ در خانه همه عوامل یکسان بود دیروز کلمه توپ را به کار نمی‌‌برد ولی امروز کلمه توپ را به کار می‌برد آن چه چیزی تغییر کرده یک شیء گرد که زمین می‌خورد هوا می‌آید آن این وسط تغییر کرده می‌فهمد که این توپ است یعنی در واقع با مقایسه دو شرایط و ایجاد اینکه شرایط جدید با شرایط قبلی چه فرقی کرده که واژه جدید به کار رفته می‌فهمد که این توپ وضع شد برای این توپ. این حالا اصل شناخت ابتدایی که حالا منهای بحث حقیقت و مجاز حالا اینکه چطوری آن حقیقت را از مجاز تشخیص می‌دهد آن حالا باشد دیگر وقت گذشت این را فردا می‌خواهم توضیح بدهم که این چه مدلی هست که اینها شکل می‌گیرد.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»